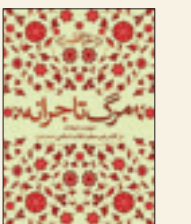


پیش‌خوران

مروری بر مضامین شهید و شهادت در کلام امام مجاهدان

وقتی رهبر شهید در وصف «مرگ تاجرانه» می‌گوید

■ **سمانه صادقی**



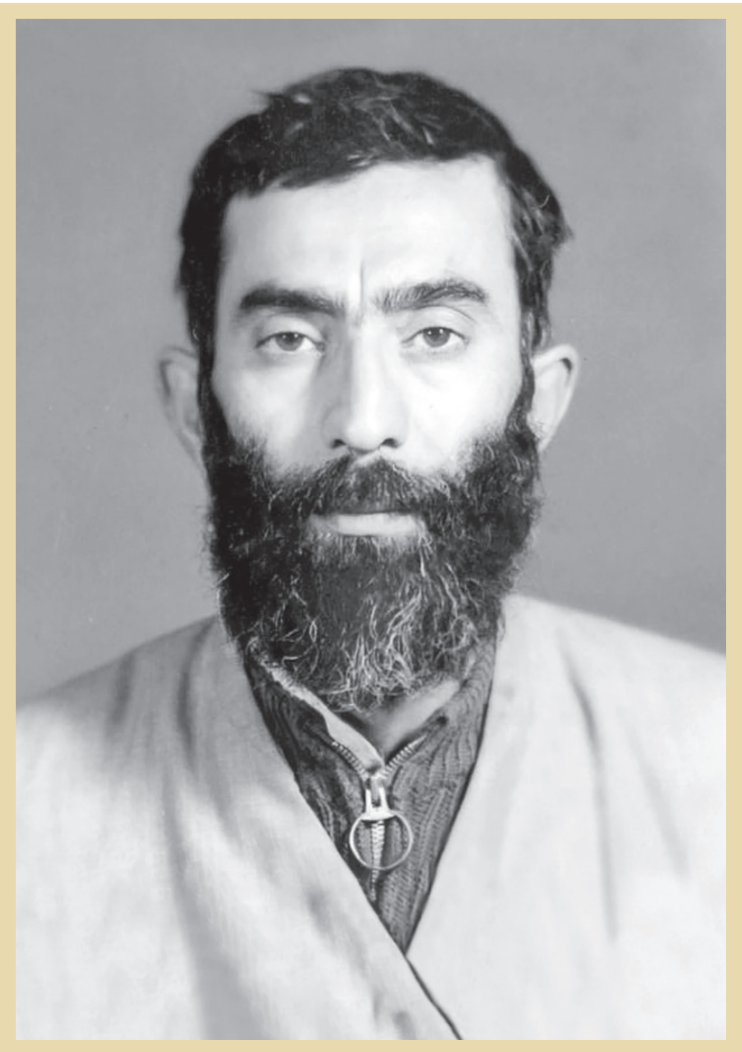
اثری که هم‌اینک در معرفی آن سخن می‌رود، همانگونه که از عنوانش هویداست، بیانات حضرت آیت‌الله العظمی سیدعلی خامنه‌ای رهبر شهید انقلاب اسلامی در موضوع «شهید و شهادت» را در خویش دارد. این کتاب به همت دفتر حفظ و نشر آثار آن بزرگ تدوین شده و انتشارات انقلاب اسلامی به زیر طبعش آراسته است. تارنمای ناشر در معرفی این مجموعه نکات پپی آمده را از نظر دور نداشته‌است:

«این کتاب مشتمل بر بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در موضوع شهید و شهادت و همچنین رهنمودهای ایشان به مسئولان، خانواده‌های معظم شهدا و اقشار مختلف در این زمینه است. کتاب مرگ تاجرانه، از سوی انتشارات انقلاب اسلامی و در آستانه برپایی سی‌ویکمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران چاپ و منتشر شد. در مقدمه کتاب حاضر آورده شده‌است: نیروهای مؤمن انقلابی در همه شرایط، باید آماده مبارزه و جانفشانی در برابر دشمن باشند و اصل وجود این روحیه از عوامل بازدارنده دشمن در همه جبهه‌های نبرد است. نیروی ایثارگر انقلابی در کارزار حق و باطل بر اساس نص قرآن کریم، می‌داند که یکی از دو عاقبت نیک در برابر اوست: یا دشمن را از سر راه پیشرفت جامعه برمی‌دارد یا خود شربت شهادت می‌نوشد و به مقام «عند ربهم یرزقون» راه می‌یابد. شهید در فرهنگ اسلامی از آرج و جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و ثواب‌ها و درجات عظیمی برای او ذکر شده‌است. حضرت امام خمینی (قدس سره) - که قافله‌سالار کاروان شهدای انقلاب اسلامی است- در این زمینه می‌فرماید: «در باره شهید، انقدر از اسلام



■ **۱۲ بهمن ۱۴۰۳**، رهبر شهید انقلاب اسلامی، بر مزار شهدای ۷ تیر ۱۳۶۰

و اولیای اسلام روایات وارد شده‌ است بر فضل شهید که انسان متحیر می‌شود. در روایتی از رسول اکرم (صلی‌نق شده‌ است که... شهید نظر می‌کند به وجهالله و این نظر به وجهالله راحت است برای هر نبی و هر شهید. این آخر چیزی است برای انسان، آخرین کمالی که برای انسان است... یا در روایتی دیگر آمده است که با اولین قطره خونی که از شهید بر زمین ریخته می‌شود، تمام گناهانش آموزیده خواهد شد...» در مسیر معظم انقلاب اسلامی که از سال ۲۲ در رهبر تمام گناهانش آموزیده خواهد شد...» در مسیر معظم انقلاب اسلامی که از سال ۲۲ در رهبر تمام گناهانش آموزیده خواهد شد...» در مسیر جهاد و مبارزه برای تحقق حاکمیت اسلام گام نهاده و خود نیز تا مرز شهادت پیش رفته است در بیانات متعددی به موضوع شهید و شهادت پرداخته‌اند. ایشان بارها در تشییع بیکر مطهر شهدا شرکت کرده و به زیارت قبور مقدس شهدا رفته و بر پاکتندگان یادوار ه‌های شهدا را تکريم کرده‌اند. همچنین ایشان با اهمیت ویژه‌ای که برای خانواده‌ی معظم شهدا قائل هستند، از ابتدای انقلاب تاکنون دیدارهای متعددی را با این اسوه‌های صبر و استقامت داشته‌اند. گاهی در منزل چند شهید از شهدای آن دیار است. باب شهادت با وجود جهاد در دفاع از حرم‌اهل بیت(ع)، هنوز مفتوح است و معظم‌له با توجه به اهمیت دفاع از حرم و انقلاب اسلامی در بیرون از مرزها، دیدارهای متعددی را نیز با خانواده‌های معظم شهدای مدافع حرم داشته‌اند. تکريم شهدا و خانواده‌های مکرم ایشان، به شهدای ایرانی محدود نمی‌شود و ایشان مجاهدان لبنانی، افغانستانی، پاکستانی، عراقی و یمنی را نیز مورد تقد و توجه قرار داده‌اند. «



۱۳۵۳ کمیته مشترک ضدخرابکاری ساواک

گذری بر بازدید امام شهید از موزه عبرت ایران به مثابه یک نماد

از باریکه‌نور در سلول انفرادی تا وصال خورشید در دهم‌رمضان

■ **بروین قائمی**



نوشتن از مردی که تمام زندگی‌اش در دو کلمه «ایمان» و «مقاومت» خلاصه شده و خود ایجاز مجسم بود، سهیل و منتخ می‌نماید. سال‌ها پیش در بهمن‌ماه ۱۳۸۲، زمانی که مأمور شدم تا گزارش بازدید رهبر معظم انقلاب اسلامی از موزه عبرت ایران (کمیته مشترک ضدخرابکاری سابق) را برای نشسر به «شاهد یاران» بنویسم، گمان می‌کردم در حال ثبت یک روایت تاریخی صرف هستم، اما امروز در فروردین ۱۴۰۵، وقتی به آن کلمات می‌نگرم، درمی‌یابم که این روز من یک نه گزارش که «پیشگویی یک عروج» را می‌نوشتم! نگاهش از او که بیش از شش دهه از عمر خود را در

میانه میدان‌های مین در جبهه‌های جنگ سخت و مبارزات جنگ نرم سسیری کرد، نیازمند صبوری است از همان جنس که او در سلول‌های انفرادی کمیته مشترک آموخت.امروز که ایران پس از تجاوز ناچوانمرانه در اسفند ۱۴۰۴، به سوگ جانسوز رهبر خویش نشست است، باز خوانی آن لحظات در زاهر وهای سرد کمیته مشترک، معنایی دگرگون یافته است. آن پیرمرد باصلابت که در سال ۸۲ بر پله‌های زندان قدم می‌نهاد، همان جوانی بود که در سال ۵۳، دیوارهای سلول‌را با ذکر و تسبیح، ستون‌های خیمه یک انقلاب کرده بود. حالامیان آن «خط پار یک آفتاب» در سلول و «سرخ سپیده‌دم شهادت» در بیت رهبری، پیوندی ناگسستنی برقرار شده است. شهادت محض آیت‌الله العظمی سیدعلی خامنه‌ای نه یک حادثه، بلکه فصلی محتم و منطقی از یک زندگی سراسر مجاهده بود که نقطه‌اش در کمیته مشترک ضدخرابکاری بسته شد.

■ ■ ■

■ **جغرافیای ترس، معماری شکنجه**

موزه عبرت ایران، تنها یک بنای آجری با دیوارهای قطور نیست، بلکه معماری کینه است! ساختمان مدوری به‌گونه‌ای طراح شده تا فریادها در آن گم شوند

جسم سیدعلی خامنه‌ای از میان مارفته است، اما او در اجزای این سرزمین، در جان جوانانی که راهش را می‌پویند و در آن باریکه‌های نور که بر پرچم مقاومت می‌تایند، حضور دارد. وی رفت تا به مردمش بگوید، امانتی را که با هزاران جراحت از دشمنان قسم خورده خارجی و داخلی بر دل دارد و تاکنون به سلامت به مقصد رسانده است، همچنان گرمی بدارند و این ملت نیز الحق چنین کردند

تا باز تابشان دل زندانیان را بلرزاند، راهروهای خفه و تاریک کمیته - که امروز با نورپردازی‌های موزه‌ای کمی تلطیف شده‌اند- در آن سال‌ها بوی کینه و تعفن استبداد می‌دادند. رهبر انقلاب در بازدید خود با دقتی که گویی می‌خواستند ذره‌ذره نج‌های نهفته در آجرها را بازشناسی کنند، به اطراف می‌نگریستند.ایشان از لحظه ورود به کمیته مشترک گفتند، لحظه‌ای که دنیا با یک چشم‌بند سیاه، کوچک و تاریک شده بود!ایشان به یاد آوردند که چگونه از سمت خیابان سی تیر با ماشین‌ی بوی ترس می‌داد به آنجا آورده شده بودند. برای کسی که قرار بود دهه‌ها بعد در تلاطم طوفان‌ها سسکان دار ملت باشد، پله‌های نمودر کمیته مشترک، نخستین پله‌های عروج معنوی بودند.ایشان با نگاهی کنجگاو به قبسه‌های لباس زندانیان می‌نگریستند، لباس‌هایی که هر کدام، روایتگر جوانی به‌بمبارفته انسانی بود که زیر بار سخت‌ترین شکنجه‌ها شرافتش را نفروخت.

زمان برای انسانی که در سلولی به ابعاد یک مزار (۱۶۰ در ۲۵۰) محبوس است، معنایی متفاوت دارد. در آنجا ثانیه‌ها نه با تیک‌تاک ساعت، بلکه با ضربه‌تگ قلب و تلاوت زیرلب آیات وحی می‌گذرند. زمانی که از بازدید رهبر انقلاب از «موزه عبرت» نوشتم، دریافتم که تاریخ ایران نه در کاغذ، بلکه در همین سلول‌های نمودر رقم خورده است. امروز آن گزارش قدیمی برای من دیگر یک «خط‌نگاری» نیست، بلکه یک «شهود» است؛ شهودی که نشان می‌دهد چگونه یک «خط پار یک آفتاب» در سلولی تاریک، به خورشیدی بدل شد که بر جان ملت تابید و سرانجام در سپیده‌دم یک تجاوز ناچوانمرانه، باخون سرخ خویش افق را رنگین کرد.

■ **بازگشت به قربانگاه، دیدار دیواره با دیوارهای سرد**

مردی که تمام نقشه‌های ژئوپلیتیک جهان را روی میز داشت، روزی در این راهروها با چشمانی بسته، تنها به حس شنوایی و بویایی‌اش متکی بود!ایشان در برابر تندیس شهید «طیب حاج رضایی» توقف کردند.لبخند کمرنگی که بر لبان رهبر نشست، حکایت از یک الفت پنهان داشت: الفت میان مردان خدا که فراتر از زمان و مکان است. ایستادگی امروز ایران، ریشه در همان پیوندهای محبوس میان مبارزان دیروز دارد؛ همان‌هایی

که لباس‌های زندانیان در قبسه‌ها مانده، اما رویشان در کالبدی این انقلاب جاری است. پیروی که در سال ۱۳۸۲ در راهروهای موزه عبرت قدم می‌زد، همان جوانی بود که سال‌ها پیش در سلولی کوچک، تاریک و نمودر، ۱۵ دقیقه در روز به تماشای رقص ذرات نوری که از روزنه کوچک‌ی آن پنجره مسدود می‌آمد، می‌نشست. من خود این منتخم بسودن باریکه‌ای نور در دل ظلمت محض را می‌شناسم، بهترین معنایی که در بدترین شرایط زندگی، هرگز دلم را گرم کرده است.این باریکه نور در واقع تمرین «صبر ابره‌ری» بود، برای رهبری که قرار بود دهه‌ها در برابر طوفان‌های سهمگین ایستادگی کند. آقا در آن بازدید گفتند که به دلیل معماری خاص زندان، هیچ‌گاه نوری به داخل سلول‌ها نمی‌تابید!اما در یک بازه زمانی کوتاه به دلیل تغییر فصل و روزنه‌ای در پنجره‌اجازه می‌داد تا باریکه‌ای از نور آفتاب، مدت ۱۵ دقیقه به کف سلول بیفتند!ایشان با چنان شفغی از این نور نور ۱۰-۱۵ سانتیمتری گفتند که گویی از تمامی ملکوت می‌گویند: «این نور بسیار معتقد بود...» مردی که قرار بود بعدها تمدنی شکوهمند و خفته را در تمام ابعادش گسترش دهد، ۱۵ دقیقه در روز با یک خط آفتاب خلوت می‌کرد!این همان «الهیات امید» است.

اینجاست که باید درنگ کرد. کسی که در اوج جوانی، در سلولی که حتی جای پادارز کردن ندارد، به ۱۵ دقیقه نور لرزان دلخوش است و شکر می‌گزارد، همان کسی است که در دهه‌های بعد، در محاصره‌های اقتصادی و آفتاب‌های کور، هرگز امید را گم نکرد. او آفتاب‌اندیشی بود که می‌دانست شب هر قدر هم طولانی باشد، مهم مردان خدا از خورشید محفوظ است. کسی که از یک باریکه‌نور محدود، چنین توانی برای مقاومت می‌گیرد، هرگز در برابر تاریکی‌های بزرگ جهانی تسلیم نمی‌شود. او به ما آموخت که حتی در تاریک‌ترین سیاهچال‌های تاریخ، امید به طلوع خورشید پیروزی هم ممکن است، هم مقدر. رهبر انقلاب این نور را «مغتنم» می‌شمردند. مردی که قرار بود در دهه‌های بعد، در برابر تحریم‌های کمر شکن، «نور امید» را در دل یک ملت زنده نگه دارد، خود در سلول انفرادی، ۱۵ دقیقه آفتاب را غنیمت می‌شمرد. این یعنی «قناعت در دریافت و سخاوت در حتی «این خط پار یک نور، همان «وعده صادق» الهی است».

ایشان... این خط پار یک نور، همان «وعده صادق» الهی است».



پلاکی متعلق به نام امام شهید، در میان نام هزاران زندانی کمیته مشترک ساواک

بود که به ایشان می‌گفت: حتی در تاریک‌ترین سیاهچال‌ها، اگر آفتاب بخواهد بتابد، راهش را پیدا می‌کند. شهادت ایشان در اسفند ۱۴۰۴، در واقع پیوستن قطره به دریا بود. آن خط پار یک آفتاب، حالا به خورشیدی بدل شده که از کران تا کران عالم را روشن کرده است. او شهید شد تا اثبات کند که حتی با تورو و موشکباران هم نمی‌توان «نور» را به بند کشید. امروز که آن بزرگ به یاران شهیدش پیوسته است، آن خط پار یک آفتاب به صبح صادق پیوند خورده است.

■ **«شکنجه»، سکوی پرش به سمت نور**

در بخشی از موزه، تصویر «منوچهری» به با آن چهره کر به، نمادی از قدرت عریان مادی است. رهبری در برابر این عکس توقف کردند. در نگاه ایشان، نه کینه بود و نه هراس، بلکه نوعی «شراق الهی» دیده می‌شد.هم‌ا‌ز این‌روی است که باید بر این گفت‌وگوی کوتاه تأمل کرد. منوچهری که خود را خداوندگار آن سیاهچال می‌دانست، در برابر آرامش مرد جوانی که از تمام داری‌های دنیا تنها یک عبا و یک قرآن داشت. احساس عجز می‌نمود. او به آقا گفته بود: «تو مثل ماهی از دست بازجوی می‌خوری!تک‌تک کارهایت چیزی نیست، اما مجموعه... خدا می‌داند که چیست!». این اعتراف دشمن، چکیده مقاومت رهبری سترگ بود که به ما آموخت: قدرت در مجموعه حرکت‌های به‌ظاهر کوچک است. دشمن از کارهای انفرادی نمی‌ترسید، بلکه «بخ تسبیحی» می‌ترسید که این مجاهدت‌های فردی را به هم پیوند می‌داد. پیشوای مجاهدان به ما آموخت که مجموع

کارهای کوچک ما وقتی با ایمان گره بخورد، لرزه بر اندام مستکبران می‌اندازد. این همان منطقی است که در سال‌های اخیر سسران کاخ سفید و تل‌آویورا سرد گرم و حتی متوحش ساخته است. دشمن در آن روز فهمید که با یک «جسم» طرف نیست، بلکه با روحی طرف است که دیوارهای زندان برایش معنا ندارد. امروز که به حوادث اسفند ۱۴۰۴ می‌نگریم، می‌بینیم که دشمن هنوز هم از همان «مجموعه» می‌ترسد و گمان می‌برد که با حذف یکی رهبر این رشته از هم می‌گسلد؛ غافل از اینکه این رشته با خون محکم‌تر می‌شود. این «مجموعه کارهای کوچک» که دشمن را به ستوه آورده بود، همان چیزی است که بعدها به «صبر استراتژیک» و «مدیریت شبکه‌ای مقاومت» در منطقه تبدیل شد.دشمن صهیونیستی و امریکایی در اسفند ۱۴۰۴ نیز با همین مشکل مواجه بود. آنها نمی‌توانستند بپذیرند که چگونه یک پیر زاهد از میسان دیوارهای بیت رهبری، تمام نقشه‌های خاورمیانه‌ای آنها را نقش بر آب می‌کند! شهادت آن رادمرد در واقع انتقام استکبار از کسی است که دهه‌ها چون ماهی از تورهای امنیتی استکبار گریخته تا پیام حق را به گوش جهان برساند و در این طریق توفیقات فراوان به کف آورده است.

■ **روایت آن «تنهایی برهیاهو»**

در راهروهای کمیته مشترک، جنگ تنها میان شکنجه‌گر و زندانی نبود؛ جنگ اصلی میان دو نوع «صدا» بود! آقا از صدای مداوم فریادها گفتند: صدای شکنجه‌دیده از یک سسو و فریاد ذمخیم از سوی دیگر. این «هیاهوی ساختگی»، نماد مطلق باطل بود؛ صدایی که می‌خواست بگوید: «امیدی نیست، اینجا پایان جهان است!»ایشان با ظرافتی عارفانه گفتند: «البته می‌گفتند اینجا نور است که می‌گذارد، این شاید هم واقعی بود.»این تردید میان واقعیت و نوار، تمثیلی از جنگ روانی همیشگی دشمن است.

آقا تعریف کردند که چگونه صدای فریادهای شکنجه‌دیدگان از حیاط و ایوان‌ها قطع نمی‌شد. سلول‌آور صدای ضجه پخش می‌کرد تا تعصب زندانی را خرد کند. اما از درون سلول‌ها صدای «آئین الله یکاف عبّده» (زمز ۳۶) برمی‌خاست. این همان الگویی است که بعدها در دوران رهبری ایشان نیز تکرار شد. جهان استکبار را بلندگوهای رسانه‌ای‌اش مدام از جنگ، فروپاشی و ناامیدی فریاد می‌زد، اما ایشان با هسان طعنه‌دنه دوران حبس ملت را به آرامش و ذکر فرامی‌خواند.ایشان به ما آموخت که وقتی گوش جان به ملکوتیان بسپاری دیگر عربه‌های زمینان شنیده نمی‌شوند. آن سلول‌های انفرادی در واقع تمرین «شنیدن صدای حق» در میان غوغای باطل بود. این فضای دوقطبی نمادی از جهان امروز است؛ جهان فریادهای ظالمانه و استقامت‌های مظلومانه کسی که در آن سلول یاد گرفت چگونه ضربه‌تگ قلبش را با تلاوت قرآن تنظیم کند، در دوران رهبری نیز در برابر عربه‌های ابردرت‌ها، همان طعنه‌دنه خود را دست نداد.

■ **سمفونی مقاومت**

در میان این هیاهوی جهنمی، صدای دیگری نیز جاری بود: صدای «مورس» اثر تباط میان سلول‌ها، آقا تعریف کردند که از طریق ضربه به دیوار، متوجه شدند شهید محمدعلی رجایی در سلول کناری است.ا تباط با مورس، زیباترین بخش این سمفونی مقاومت بود. ضرباتی بر دیوار که نه صوت بود و نه کلمه، اما پیام «ایستادگی» را به سلول مجاور منتقل می‌کرد. این گفت‌وگوهای سنگی، زیربنای دولت‌های آینده ایران را ساخت! پیوندی که در تاریکی مطلق شکل گرفت، در روشنایی پیروزی ستست نشد. تاریخ همواره در پاسخ به این پرسش حیران خواهد بود: چگونه می‌توان در جایی که حتی «هسته خرف زدن» ممنوع است، شبکه‌ای از مقاومت ساخت؟

یکی از زیباترین فرازهای روایت رهبری در موزه عبرت، یاد آوری تنوع قشرهایی بود که در آن سیاهچال گرد هم آمده بودند.ایشان با حسرتی آمیخته به افتخار از هم‌بندایی‌هایی یاد می‌کردند که از هر طبقه و صنفی بودند؛ روحانی، دانشجو، مهندس، معلم، کارگر، راننده و حتی نوجوانان دانش‌آموز. این فهرست تنها یک آمار نیست، بلکه تعریف دقیق «ملت» در نگاه ایشان است. چه اتفاق



تاریخ

تاریخ ۸۵۳۳۰۶۰

د

مردی که قرار بود بعدها تمدنی شکوهمند و خفته را در تمام ابعادش گسترش دهد، ۱۵ دقیقه در روز با یک خط آفتاب خلوت می‌کرد؛ این همان «الهیات امید» است. اینجاست که باید درنگ کرد. کسی که در اوج جوانی، در سلولی که حتی جای پادراز کردن ندارد، به ۱۵ دقیقه نور لرزان دلخوش است و شکر می‌گزارد، همان است که در دهه‌های بعد در محاصره‌های اقتصادی و فتنه‌های کور هر گزر د امید را گم نکرد

و همدلی شکوهمندی!ایشان در دوران رهبری نیز همین مدل را پیاده کردند؛ مدل «وحدت در کثرت». ایشان معتقد بودند که ملت، مجموعه‌ای از همین تفاوت‌هاست که در برابر ظلم مطلق متحد می‌شود. هر بار که کشور با بحرانی مواجه می‌شد، ایشان به همان منطق «سلول انفرادی» بازمی‌گشتند، یعنی اتکا به ایمان درونی و ناامید نشدن از گشایش‌های الهی. آن بزرگ ثابت کرد که مدیریت یک کشور در حال تحریم، تفاوتی با مدیریت روح یک زندانی در انفرادی ندارد. در هر دو، کلید پیروزی «ایستادگی» است.

ایشان در زندان دیدند که چگونه یک «آرمان مشترک»، تفاوت‌های طبقاتی را محو می‌کند. مهندسی که زیر شکنجه است، با کارگری که در سلول کناری مورس می‌زند، به یک زبان واحد می‌رسند: زبان مقاومت. آقا در تمام دوران رهبری‌شان، این «وحدت سلولی» را به پهنه کل کشور گسترش دادند. ایشان معتقد بودند که پیروزی نه در گرو لابی‌های نخبگان سیاسی، بلکه در دست همین مردم عادی با شغل‌های معمولی، اما ایمان‌های غیر معمولی است. حوادث پس از شهادت ایشان در سال ۱۴۰۴ و ۱۴۰۵ نیز همین حقیقت را ثابت کرد. باز هم همان موزاییک انسانی (از کارگر تا مهندس)، در کنار یکدیگر ایستادند. درسی که آقا در سال ۵۳ در سلول‌های کمیته آموختند، ۴۰ سال بعد به یک فرهنگ عمومی تبدیل شد.

■ **تنها سر چشمه قدرت حقیقی**

رهبری که سا در قامت یک فرماننده کل قوا می‌شناختیم، جوانی بود که هشت ماه در انفرادی، غربت و تنهایی مطلق را تجربه کرد و آموخت که «هر کسی» و «هر چیزی» جز «ذات اقدس دوست»، شوخی محض است و بعدها نیز مدار زندگی خویش را بر همین محور سر و سامان داد. ایشان جز به یاد دوست سخن نگفت و جز برای او رفتار نکرد و هر چند سراپای وجودش عشق به مردم بود، دل به «هیچ کسی» جز او نیست. در آن سلول تاریک، هویت ملتی در ذهن او شکل گرفت که آموخت حتی با چشم‌بند و دست‌بند هم می‌توان آزاد و سرافراز بود.

رهبر شهید با بازدید از موزه عبرت در سال ۸۲ در واقع داشتند به ریشه‌های قدرت ملی ایران اشاره می‌کردند.ایشان می‌خواستند به نسل جوان بگویند که این انقلاب ارزان به دست نیامده است.ایشان چون بیشتر خود از گردنه‌های صعب‌العبور زندان و شکنجه و تبعید و بعدها دسیسه‌های دشمنان نظام اسلامی و ترور سران انقلاب و جبهه‌های دفاع مقدس گذشته بودند، عبور دادن ایران از گردنه‌های دشوار را خوب بلد بودند. هر بار که دشمن تهدید کرد، ایشان به همان «باریک‌نور» اشاره کردند و به ملت آموختند که در دل تاریکی باید به دنبال روزنه بود.

■ **حماسه اسفند ۱۴۰۴، پایان انتظار و آغاز ابدیت**

شهادت رهبری در هشت اسفند ۱۴۰۴، نه یک پایان که «فضای خونین» ایشان بر تمام مجاهدت‌هایشان بود. کسی که در سال ۵۳ برابر تبر منوچهری بازجو، «مثل ماهی از دست‌شان لبر می‌خورد»، در سال ۱۴۰۴ با عروج خونینش چنان ضربه‌ای به پیکره استکبار زد که تمام محاسبات مادی دشمن به هم ریخت. شهادت ایشان، نه یک غافلگیری، بلکه اتمام حجتی بود در یک عمر زیستن برای خدا.ایشان نشان داد که رهبر این امت، همواره در خط مقدم خطر بوده است.ایشان شهید شد تا نشان دهد که خورشید، حتی اگر سهم نواز آن تنها یک باریک‌نور باشد، در برابر خاموش نمی‌شود و کاری را که باید خواهد کرد. شهادت امام مجاهدان در ۸۶ سالگی، در حالی که هنوز در رنج‌های زندان بر کالبدش بود، شاهدی بر دروغین بودن وعده‌های همه مدعیان حقوق بشر و آزادی قلمداد می‌شود. شهادت ایشان در واقع خروج از سلول دنیا و پیوستن به همان منبع لایزال نوری بود که سال‌ها پیش در کمیته مشترک ضدخرابکاری، نشانه‌هایش را در ریافته بودند. موزه عبرت اکنون زائرسرای ارادتمندان به کسی است که از زندان پله‌ای به سوی بهشت ساخت.

■ **ساختن ملت و تداوم آفتاب**

حوادث پس از شهادت «امام شهید ایران»، جهان را مهیوت ساخت. آرامش عجیبی که با وجود جنگ بر فضای کشور حاکم است، ثمره تربیت ۲۰ ساله این ملت از سوی آن پیر فرزانه است.انتخاب سریع و مقتدانه‌ایشان، هدیه محبتی حسینی خامنه‌ای از سوی مجلس خبرگان رهبری در ۱۷ اسفند ۱۴۰۴، نشان داد نظام اسلامی همان طور که آن مقتدا است، می‌گفت: «مجموعه‌ای است که خدا نگهدار آن است.» اگر ما امروز همچنان ایستاده‌ایم، اگر آرمان آزادی قدس و عدالت‌طلبی همچنان زنده است، به خاطر آن است که یاد گرفت‌هایم حتی در غیاب فیژیکی خورشید، به همان «خط پار یک نور» که رهبران در سلول انفرادی کشف کرد، اقتدا کنیم. جسم سیدعلی خامنه‌ای، از میان ما رفته است، اما اجزای این سرزمین، در جان جوانانی که راهش را می‌پویند و در آن باریکه‌های نوری که بر پرچم مقاومت می‌تایند، حضور دارد. وی رفت تا به مردمش بگوید، امانتی را که با هزاران جراحت از دشمنان متعدد و قسم خورده خارجی و داخلی به دل دارد و تاکنون به سلامت به مقصد رسانده است، همچنان گرمی بدارند و در دست بگیرند و این ملت نیز الحق و الانصاف که این پیام را به‌درستی دریافت و اجازه نداد که دست‌انگیار آسیبی به آن برساند. تداوم سلامت ماندن این امانت الهی، مستلزم هوشیاری و صبوری انقلابی به سان آن یار سفر کرده است. سلام بر او روزی که زاده شد، روزی که در بند شد، روزی که رهبری کرد و روزی که با جامه سرخ به دیدار معبود شتافت.